

## اخلاق مراقبت زنانه و بازاندیشی در مفهوم خودآئینی

سارویه مذهبی<sup>۱\*</sup>، رضا نصیری حامد<sup>۲</sup>

### چکیده

خودآئینی از مؤلفه‌های مهم دوران مدرن در قلمرو نظریه‌های سیاسی و اخلاقی به شمار می‌آید که دو رکن مهم آن یکی باور به استقلال رأی آدمی در مقام تشخیص حقیقت و دیگری توان بی‌جویی اهداف خویش در عرصه عمل است. اخلاق مراقبت، به‌ویژه آرای کارول گیلیگان، با تأکید بر هویت رابطه‌ای (نسبتی) که به‌ویژه در زنان و شخصیت اخلاقی و مشی روان‌شناختی آن‌ها ظهور می‌یابد، برداشت متعارف از خودآئینی مدرن را زیر سؤال برده است. از نظر طرفداران اخلاق مراقبت، مکاتب اخلاقی موجود، از جمله اخلاق عدالت، با تأکید بر اصول انتزاعی، جهان‌شمول و فرازمینه‌ای، که گفتمانی عمدتاً مردانه است، از توجه به الزامات نگاه مراقبتی نزد زنان غفلت کرده‌اند. در این مقاله، ضمن بیان نقدهای اخلاق مراقبت بر خودآئینی غالب در اخلاق مدرن، خوانش و فهم خاص اخلاق مراقبت از خودآئینی مورد توجه قرار گرفته و براساس تحلیل مفهومی نشان داده می‌شود که چگونه اخلاق مراقبت، ضمن توجه به دیگری در قضاوت‌های اخلاقی، خودآئینی را نیز فرو نگذاشته و آن را در نوعی مراقبت متوازن بازسازی می‌کند. یافته‌های مقاله حاضر حاکی از امکان خوانشی از اخلاق مراقبت است که ضمن توجه به دیگری، از شکوفایی و تحقق فرد مراقبت‌کننده نیز غفلت نمی‌ورزد.

### کلیدواژگان

اخلاق عدالت، اخلاق مراقبت، خودآئینی، کارول گیلیگان، هویت.

1. sarouye.mazhabi@gmail.com

2. r.nasirihamed@gmail.com

۱. دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

۲. استادیار علوم سیاسی مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، دانشگاه تبریز

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۲۱

## مقدمه

کنش اخلاقی و اجتماعی-سیاسی هر کنش‌گری در عرصه فردی و اجتماعی نیازمند تعریفی پیشینی از هویت است. به عبارتی، فاعل اخلاقی یا کنش‌گر سیاسی-اجتماعی پیش از کنش در جهان نیازمند تعریفی از «من» است، زیرا می‌خواهد پیش از هر تصمیمی بدانند مناسبت این تصمیم و کیستی وی چگونه رقم می‌خورد. تعیین این مناسبت بدون تعریف هویت و فهم جایگاه، خواسته‌ها و نیازهای «من» در نسبت و رابطه با «دیگری» ناممکن است. این مسئله در دوران مدرن بیش از گذشته اهمیت یافته است.

یکی از ارکان دوره جدید، اومانیزم و به تعبیری انسان‌محوری یا انسان‌گرایی بوده است که در ذیل آن مسئله‌خوبنیدادی یا خودآئینی انسان نیز مطرح شد. دو رکن مهم خودآئینی انسان یکی توان و ظرفیت او برای فهم و درک عقلانی امور جهان و دیگری امکان و قدرت به کار بردن اراده خویش فارغ از عوامل و موانع بیرونی است. خودآئینی، به‌منزله رکن و درعین حال دستاورد دوران مدرن، به موازات بسط مدرنیته، توسعه یافته و آرای مختلف حتی آن‌ها که تعلق خاطری به مناسبات و روابط پیشامدرن داشتند هم درصدد بازتعریف نسبت خویش با آن برآمدند. با این حال، با پیشرفت در مناسبات مدرن و توسعه اندیشه‌های جدید، گرایش‌های فکری مختلفی پدیدار شد که منتقد برداشت مرسوم از خودآئینی بودند و ابعادی از آن را به شدت زیر سؤال بردند. طیف وسیعی از نظریه‌هایی از جمله آرای نیچه، فروید، مارکس، پست‌مدرن‌ها و بسیاری دیگر گاه به‌رغم تفاوت‌های مبنایی با یکدیگر، در نقد خودآئینی اشتراک نظر داشته‌اند. خودآئینی صرفاً به قلمروهای سیاسی و اجتماعی محدود نمی‌شود و عرصه اخلاقی و مسائلی همچون مسئولیت، آزادی اراده، اختیار و نیز مناسبات و روابط اجتماعی با دیگران را نیز دربرمی‌گیرد. یکی از منتقدان بارز خودآئینی غالب در دوران مدرن فمینیست‌ها، به‌ویژه طرفداران گرایش موسوم به اخلاق مراقبت، هستند. مفروضه مهم اخلاق مراقبت آن است که ویژگی خاص زنان، هم به لحاظ رشد شخصیتی و روان‌شناختی و هم از حیث نحوه جامعه‌پذیری ایشان، به مراقبت و توجه به علایق دیگران معطوف است و از این‌رو زنان از گونه و شکل خاصی از رفتار و منش اخلاقی تبعیت می‌کنند که نه تنها تفاوت‌هایی با اخلاق مردانه‌ای که در فلسفه‌های اخلاق پیشین نهادینه شده دارد، بلکه ظاهراً با اصلی‌ترین مفروضه خودآئینی و خودفرمانی، یعنی اتکای به نفس و استقلال خویشتن نیز، در تعارض است. این نوشتار در پی آن است که نشان دهد مکتب اخلاق مراقبت با تعریفی مراقبت‌مدارانه از هویت، یعنی تعریف «من» در رابطه با «دیگری»، به تعریفی سیال و متساهل از هویت می‌رسد که اگرچه مرزهای متعین و سخت هویت فردی فلسفه مدرن را ندارد، از ایرادهای آن هم مبرا است؛ ایرادهایی همچون دوقطبی‌سازی‌های سازش‌ناپذیر، غیریت‌سازی، عدم تساهل و تکیه بیش از حد و غیرمنصفانه بر «من» که همه این‌ها ذیل عنوان اخلاق عدالت توجیه‌پذیر بوده است. در واقع،

تعریف هویت برمبنای اخلاق مراقبت در پی آن است که نقاط قوت هویت نامتعیّن و سیّال را به‌منزله جایگزینی برای رفع نواقص هویت مدرن خودآئین با هدف غلبه بر دوگانه‌های حاکم بر فضای اخلاقی و اجتماعی-سیاسی جوامع پیشنهاد دهد.

از این‌رو در این نوشتار، ضمن نگاهی به برداشت و تلقی رایج از خودآئینی، به برخی از نقدهای واردشده بر آن، به‌خصوص از منظر فلسفه اخلاق و روان‌شناسی برآمده از اخلاق مراقبت و هویت مراقبت‌مدارانه، می‌پردازیم و درنهایت تلاش می‌کنیم تصویری از کلیت این رویکرد درباره جایگاه خودآئینی ارائه کنیم. عمده کارهایی که در زمینه خودآئینی صورت گرفته خودآئینی را از منظر فلسفه مدرن و اخلاق عدالت بررسی کرده‌اند، اما اثر چندان مستقلی از حیث بررسی این مفهوم از منظر اخلاق مراقبت دیده نمی‌شود. عمده‌ترین آثاری که در این زمینه تا کنون به رشته تحریر درآمده‌اند، ناظر به معرفی کلیت اخلاق مراقبت بوده است. از آن جمله مقاله «اسلامی» [۱] در معرفی کلی این دیدگاه و نیز مقاله وی به همراه «اعتمادزاده» [۲] در نقد این دیدگاه و همچنین مقاله کرمی قهپی و اخباری [۶] در گنجاندن مراقبت در متن نگرش فمینیستی را می‌توان از زمره آثاری دانست که در این موضوع به پژوهش پرداخته‌اند. با وجود این، نگاه آن‌ها چنان‌که اشاره شد بیشتر متوجه معرفی توصیفی این مکتب اخلاقی بوده است. البته در حوزه‌های دیگری همچون مباحث اخلاق پزشکی و پرستاری نیز به بعد فنی و دستورالعمل‌های خاص اخلاق مراقبت توجه شده است که تا حدودی متفاوت از دغدغه نوشتار کنونی است. بسیاری از آثار ذکرشده در حوزه اخلاقی و فلسفی در معرفی این مکتب نقش مناسبی داشته‌اند، اما مقاله حاضر تلاش دارد ضمن توجه به آن‌ها، یکی از پرسش‌های مهم در این اخلاق را، که همانا نسبت آن با خودآئینی است، مورد توجه قرار دهد؛ موضوعی که به طور مستقل در آثار قبلی مورد توجه نبوده و از این‌رو رویکردی تحلیلی را پی می‌گیرد.

از آنجا که نویسندگان در این مقاله می‌کوشند به فهم دیدگاه اخلاق مراقبت از خودآئینی نزدیک شوند، این تلاش می‌تواند راهگشای حل معضلات برخواسته از تعارض خودآئینی فردگرای مبتنی بر اخلاق عدالت در رابطه با دیگری شود؛ تا از رهگذر آن امکان وفاق بین «من» و «دیگری» بدون از دست دادن هویت فردی خودآئین میسر شود. این مسئله درعین حال که موضوعی جهان‌شمول و مربوط به همه جوامع معاصر است، در شرایط کنونی جامعه ایران نیز حائز اهمیت و توجه زیادی است. در واقع، در شرایط کنونی ایران، به دلایلی همچون افزایش حضور زنان در حوزه عمومی بر اثر رشد زنان تحصیل‌کرده و شاغل، که از سویی وارد جهانی با مناسبات از پیش مردانه شده و مطالباتی درخصوص بازنگری برخی از آن‌ها دارند و از سویی دیگر با وظایف مادری و زنانه درگیرند، نیاز به صورت‌بندی جدیدی از رفتار اخلاقی مناسب زنان احساس می‌شود تا زنان در دوره‌های انتخاب اخلاقی بین زنانه رفتار کردن و خودآئین ماندن بتوانند درک منسجم و بدون تعارضی از نحوه بروز ترجیحات

اخلاقی خود داشته باشند. به نظر می‌رسد در صورت ارائه تبیین مناسبی از این رابطه بتوان به وضعیتی رسید که در آن بین زن بودن و خودآئینی تعارضی وجود نداشته باشد. همچنین، در این خصوص تلاش بر آن است ویژگی‌های اخلاق مراقبت به نحوی تصویر شود که اصول آن در اخلاق نه فقط از سوی زنان و به مثابه امری برآمده از تمایزات جنسیتی، بلکه برای مردان نیز قابل استفاده باشد.

### روش پژوهش

اخلاق مراقبت در مرحله تأسیس و استنباط آن، افزون بر مباحث نظری، از برخی شیوه‌های پیمایشی نیز استفاده کرده است. آن گونه که معروف است، مواجهه گیلیگان با قضاوت اخلاقی زنان مبتنی بر طرح نوعی معماهای اخلاقی برای آزمودنی‌های تحقیق خود بوده که خود آن‌ها نیز در واکنش به شیوه تحقیقی کولبرگ سامان یافت. بخشی از نقدها و بررسی‌های در حال انجام درباره اخلاق مراقبت نیز از این نوع بررسی موضوع بهره می‌گیرند. با این حال، مقاله حاضر براساس تحلیل منطق درونی اندیشه اخلاق مراقبت، مسئله خودآئینی از دیدگاه این مکتب اخلاقی بررسی می‌شود. از این رو، روش تحقیق در نوشتار حاضر مبتنی بر تفسیر و تحقیق کیفی و تحلیل اندیشه است.

### مفهوم خودآئینی

خودآئینی<sup>۱</sup> به معنای خاص آن، یعنی اتکای آدمی بر داشته‌های خویش و باور به بسنده بودن توان عقلی و نیز قدرت اراده آدمی برای تعیین سرنوشت خویش، از رنسانس به بعد و همپای مدرنیته طرح شد. هدف و شعار دوران مدرن آن بود که آدمی ضمن نقد سنت، باید در دوران جدید فقط بر مبانی وضع شده خویش در اخلاق و قانون تکیه کند و فقط به قانونی که خود به حقانیتش پی برده باشد ملزم باشد و لذا معنای لغوی و لفظی اولیه خودآئینی، تحت حاکمیت و حکومت قانون خویش بودن<sup>۲</sup> است [۳۰]. بارزترین نماینده این تفکر امانوئل کانت است که بخش مهمی از پروژه نقادی عقل وی معطوف بدین قضیه بود که قدرت بی‌بدیل عقل را نشان دهد. وی صراحتاً بر آن بود که انسان باید تنها پیرو و مطیع قانونی باشد که عقل خویش او را بدان فرمان داده و رهنمون کرده است. به بیانی دیگر، خودآئینی شامل داشتن ظرفیتی برای به کار بردن صلاحیت‌ها و شایستگی‌های مشخصی است که فرد را قادر می‌کند در خصوص اهداف، آرزوها و نیز انگیزش‌هایش تأمل کند و اهداف و غایات خویش را از طریق تأمل آگاهانه و ارادی

1. autonomy

2. governed by one's own Law

خود برگزینند [۹]. البته در واقعیت قضیه اندکی پیچیده‌تر از تصویر ذکرشده به نظر می‌رسد، زیرا انسان در مواجهه با امور مختلف مادی و اجتماعی با موانع مختلفی روبه‌روست که عملاً بخشی از قدرت و توان تصمیم‌گیری و عمل وی را محدود می‌کند. اما حتی اذعان بدین عوامل نیز منافی باور به نقش تعیین‌کننده اراده خودمختار آدمی نیست. درواقع «عامل و کارگزار خودآئین و خودبنیاد دال بر آن نیست که فرد به شکل مرموز و رازگونه‌ای بتواند به‌کلی از هر نوع تأثیر اجتماعی رها شود، بلکه این بدان معناست که انسان بتواند در قبال آن‌ها پاسخی مناسب ارائه کند» [۹].

بنابراین، خودآئینی بدان معنا نیست که انسان اصلاً تحت تأثیر هیچ‌گونه علل و عوامل بیرونی قرار نگیرد، بلکه مهم آن است که فرد خودآئین به شکل منفعلی صرفاً پذیرنده آثار بیرونی نباشد تا بتواند به شکلی بازاندیشانه با امور مختلف مواجه شود و از آن‌ها در شکل‌دهی به زندگی خویش استفاده کند. خودآئینی بدین معنا با موضوع شکوفایی<sup>۱</sup> شخصیت آدمی پیوندی ناگسستنی دارد و حتی به تکوین و تداوم معنای زندگی مرتبط است. با آنکه زندگی آدمی به‌کلی منفک از دیگران نیست، انسان‌ها مایل نیستند همه معنای زندگی ایشان از طریق اراده‌ای خارج از خود ایشان تعیین شود [۳۵]. بدین ترتیب، مسئله مهم آن است که فرد در رویارویی با امور بیرونی و خارج از اراده خود حس «از آن خودکردن»<sup>۲</sup> امور مختلف را از دست ندهد و دچار این حس نشود که مسائل بیرونی به تمامی مستقلی که خارج از اراده و اختیار اوست بر وی فرمان می‌رانند [۲۶]. همین مسئله دربردارنده این نکته مهم است که خودآئینی را نباید در انزوای از دیگران جست‌وجو کرد؛ بلکه برعکس خودآئینی زمانی معنا دارد که در متن روابط با دیگری، فرد احساس از خودبیگانگی درباره امور مربوط به شخصیت و سرنوشت خود نداشته باشد.

در هر حال در دوران جدید به تدریج تحولاتی در مسیر خودفرمانی انسان پدیدار شد که در یک نگاه کلی، بسیاری از آن‌ها به شکل مناسباتی دیالکتیکی با یکدیگر عمل می‌کردند؛ مثلاً پس از دورانی از سیطره ساختارگرایی در سده بیستم، گرایش‌های اگزیستانسیالیستی مختلفی از جمله به نمایندگی ژان پل سارتر ظهور کردند که انسان را دارای آزادی گسترده‌ای دانسته و هیچ مانعی بر سر راه اراده آزاد آدمی قائل نبودند. هم‌زمان دیدگاه‌های مختلفی ظهور کردند که اراده آدمی و تعیین‌کننده بودن آن را زیر سؤال بردند؛ تا جایی که حتی سخن از مرگ سوژه به میان آمد. یکی از عوامل مهم محدودیت‌ساز در انتخاب‌های آدمی، موقعیت تاریخی اوست؛ مثلاً هانس گئورگ گادامر ضمن بیان اینکه فهم ما محصور در شرایط تاریخی است، تصریح می‌کند که تاریخ به ما تعلق ندارد؛ بلکه این ما هستیم که بدان تعلق داریم. به‌واقع، ما قبل از فهم

---

1. flourishing  
2. appropriation

خویشتن، خود را در قالب مناسبات مختلف اجتماعی درمی‌یابیم. در این فرایند، خودآگاهی فردی<sup>۱</sup> فقط کورسویی در مسیرهای بسته زیست تاریخی است و لذا از قضا پیش‌داوری‌های آدمی بیش از داوری‌های آگاهانه وی واقعیت تاریخی هستی انسان را متجلی می‌کند [۱۷]. مارتین هایدگر نیز با استعانت از پدیدارشناسی ادموند هوسرل، به حوزه‌ای از زیست آدمی که در قلمرو ادراک ماقبل مفهومی می‌گنجد توجه کرده است. به باور ایشان، انسان قبل از آنکه به لحاظ مفهومی و از طریق اندیشیدن با هستی مواجه شود، رابطه‌ای هستی‌شناسانه با پدیده‌های عالم دارد. البته در شرایطی که هوسرل به آگاهی از وجه ذهنیت استعلایی<sup>۲</sup> آن توجه داشت، هایدگر بدین مقوله از جنبه رهنمون شدنش به بودن و هستی تاریخ‌مند آدمی علاقه نشان می‌دهد [۳۱]. بر این اساس، انسان که در تأملات هایدگری از آن به «دازاین» تعبیر می‌شود، وجهی زمان‌مند<sup>۳</sup> دارد که امتیاز او نیز در همین وقوف وی به تأثیر زمان است. هایدگر چنین دغدغه‌ای از سوی دازاین درباره هستی را «مبالات»<sup>۴</sup> نامیده است. مبالات را شاید بتوان مبنایی برای مراقبت در نظر گرفت؛ هرچند منظور هایدگر بیش از آنکه اخلاقی یا جامعه‌شناسانه باشد، وجهی فلسفی و هستی‌شناسانه دارد و تفصیل آن نیز از گستره این نوشتار خارج است، ولی در اینجا همین‌قدر باید اشاره کرد که مفهوم دازاین از این منظر امکان بودن<sup>۵</sup> و نیز توانایی تحقق بخشیدن<sup>۶</sup> به امکانات خویش است؛ موضوعی که هستی آدمی را با نحوه بودن او پیوند زده و راهی به سوی آینده می‌گشاید [۴].

این نکته می‌تواند در فهم دریافتی عمیق از خودآئینی انسان مؤثر باشد؛ هرچند نباید از یاد برد که تفاوت بارزی بین تلقی از دازاین در مقام موجود و هستنده‌ای که به امکانات خویش مجال بروز و ظهور می‌دهد با سوژه خودآئینی که کسانی همچون دکارت و کانت تصویر کرده‌اند وجود دارد. شاید بتوان دلالت تأملات هایدگری را برای بحث حاضر از این منظر مهم دانست که رویکرد وی نشانه و بلکه تأکیدی است بر اینکه مراقبت بر مبنای پروا و سودای عالم پیرامون را داشتن، امری است وجودشناسانه که تفاوت بنیادینی با مکاتب فلسفی غالب در مدرنیته دارد و دال بر آن است که مراقبت به‌عنوان مفهومی کانونی در این تلقی فراتر از برخی تفاوت‌های ظاهری و رفتاری ناظر به نحوه بودن و هستی داشتن آدمی است. بارزترین نمونه از داشتن پروا و دغدغه دیگری را می‌توان در رابطه و نسبت مادری و فرزندگی ملاحظه کرد که در مقایسه با روندهای استنباطی و استنتاجی انسان‌ها در جامعه جنبه‌ای پیشینی و ماتقدم دارد [۲۵].

- 
1. self-awareness
  2. transcendental subjectivity
  3. temporality
  4. care/ sorge (آلمانی)
  5. ability-to-be
  6. realize

## اخلاق مراقبت

مراقبت<sup>۱</sup> مفهومی در تضاد و مخالفت با مسامحه‌کاری و فروگذاری<sup>۲</sup> و نیز بی‌توجهی و بی‌مبالاتی<sup>۳</sup> است. مراقبت کردن در معنای اصیل خود امری بیش از کنش صرف بیرونی بوده و معنای راستین آن برآمده از رویکرد و گرایشی عمیق در وجود آدمی و ناظر به دغدغه داشتن و نیز احساس مسئولیت در قبال دیگری است. همان‌گونه که هایدگر طرح کرده، مراقبت از منظر فلسفی فراتر از عمل و گرایشی خاص، به‌مثابه یک کلیت ساختاری پیشین و ابتدایی/ اصلی<sup>۴</sup> پیش از<sup>۵</sup> هرگونه موقعیت/ وضعیت واقعی دازاین قرار گرفته و از این رو به لحاظ هستی‌شناسی امری مقدم و پیشینی<sup>۶</sup> است که شالوده وجود آدمی را نیز بنیان می‌گذارد. بدین ترتیب، مراقبت کردن گونه‌ای از هستی و بودن<sup>۷</sup> است و مراد هایدگر از مراقبت کردن نیز پدیده‌ای هستی‌شناختی و وجودشناسی بنیادی<sup>۸</sup> است [۱۲]. امروزه، معنای عام از مراقبت، که البته بی‌ارتباط با مفهوم اخلاقی و فلسفی از مراقبت نیست بلکه به انحاء مختلف از آن الهام گرفته است، در حوزه‌های مختلف نه فقط نظری، بلکه عملی و کاربردی از جمله پزشکی، پرستاری و نیز محیط زیست، تأمین اجتماعی و بهزیستی و همچنین مدیریت و بازرگانی هم مطرح شده و ادبیات آن در حال گسترش است [۸].

موضوع نوشتار حاضر نسبت و رابطه بین خودآئینی و اخلاق مراقبت است؛ چنان‌که پیش از این نیز اشاره شد، نقد خودآئینی از زوایای فکری مختلفی صورت گرفته که تمرکز بحث در اینجا بر نقدهای وارد از سوی اخلاق مراقبت قرار گرفته است. در این خصوص، ادبیات گسترده‌ای شکل گرفته است که برای نمونه ویراستاران کتاب خودآئینی ارتباطی در مقدمه‌ای که بر اثر ذکر شده نگاشته‌اند به عمده‌ترین آن‌ها اشاره کرده‌اند. البته آن‌ها افزون بر نقدهای اخلاق مراقبت، از انواع دیگر نقدهای فمینیستی بر خودآئینی شامل نظریه‌های نمادین<sup>۹</sup>، تنوع<sup>۱۰</sup>، مابعدالطبیعی<sup>۱۱</sup> و پست‌مدرن<sup>۱۲</sup> هم یاد کرده‌اند. البته عمده این دیدگاه‌های نقادانه درصدد ایجاد آشتی و سازگاری بین خودآئینی و فمینیسم (البته عمدتاً غیرلیبرال) به طور عام و اخلاق مراقبت به شکل خاص بوده و تلاش کرده‌اند بین مؤلفه‌های مورد تأکید همچون زنانگی یا مادری و نیز حس پیوند با دیگران با مقوله خودآئینی پیوند برقرار کنند [۲۸].

1. caring
2. neglect
3. carelessness
4. primordial structural totality
5. before/vor (آلمانی)
6. a priori
7. mode-of-being
8. basic existential-ontological phenomenon
9. symbolic
10. diversity
11. metaphysical
12. postmodernist

اخلاق مراقبت بیش از هرکس با نام کارول گیلیگان پیوند خورده است. گیلیگان آرای خود را بر مبنای بیان تفاوت‌های اخلاقی و روان‌شناسی زنان و مردان ارائه کرد. البته از زمان طرح اولیه نظریات وی، سیر مباحث اخلاق مراقبت از گستره‌ای که گیلیگان طرح کرده بود فراتر رفته و با بسط و توسعه خود مجادلات بسیاری را بین موافقان و مخالفان برانگیخته است. وی مشخصاً دیدگاه خود را در نقد آرای لاورنس کولبرگ<sup>۱</sup> و مراحل ناظر به رشد شخصیت روانی و اخلاقی فرد مطرح کرده و بر آن است که زنان در استدلال برای امور اخلاقی متفاوت از مردان عمل می‌کنند، زیرا رویکرد ایشان بیشتر به مراقبت و حس تیمارداری از دیگران معطوف است تا پیروی از اصول عدالت آن‌گونه که مردان انجام می‌دهند. بر این اساس، مردان عموماً بر مبنای اصول انتزاعی و کلی اخلاقی، که البته مستدل هم است، با معضلات اخلاقی مواجه می‌شوند، اما زنان استدلال‌های خود را بر مبنای روابط و مناسبات واقعی و انضمامی و نیز زمینه‌مند<sup>۲</sup> استوار می‌کنند. نظام استدلال اخلاقی مردان به گونه‌ای است که با کنار هم نهادن مقدمات مختلف بتواند به نتیجه مشخصی نائل شود و نتیجه‌ای منطقی، البته با رعایت اصولی همچون عدالت، را استنتاج کند، اما زنان عموماً به مقولاتی همچون مسئولیت و حفظ کلیت رابطه و تداوم مناسبات عاطفی و اخلاقی توجه بیشتری نشان می‌دهند. زنان در این خصوص دارای حس توجه و مراقبت نسبت به دیگران هستند و همین سبب شده که ایشان در تعاملات و نیز قضاوت‌هایشان بیش از صدای خود به صدای دیگران توجه کنند و البته همین نیز بروز صدای دیگری از سوی ایشان را موجب شده است [۱۳]. ماهیت و سرشت قضاوت‌های اخلاقی زنان از جمله به دلیل توجه ایشان به روابط متکثر و تنوع موجود در آن‌ها، ناگزیر با نوعی اغتشاش و پراکندگی همراه است که این مسئله ناشی از حس مسئولیت ایشان در قبال دیگران است. با آنکه ممکن است در استدلال‌ورزی زنان به‌ظاهر آن قوت و انسجامی که در میان مردان به دلیل تکیه بر مکاتب عمده اخلاقی دیده می‌شود وجود نداشته باشد، همین تردیدها در میان زنان نیز ناشی از موضعی اخلاقی نزد ایشان است، زیرا ایشان سودای آن را دارند که شرایط طرف‌های مختلف درگیر در معضلات اخلاقی را در نظر بگیرند.

آنچه در مراحل توصیفی کولبرگ نمود بارزی داشت، سیر تطور از خودمحوری و توجه به خویشتن و حرکت به سوی اخلاق جهان‌شمول و فراتر از موازین صرف اجتماعی و قراردادی است. کارول گیلیگان با اذعان به اینکه این مدل نظری عمدتاً بر اساس موازین مردانه ترسیم و طراحی شده است، با تحقیقات خود متوجه شد که این مراحل با مقتضیات جامعه‌پذیری و نیز رشد روان‌شناختی و اخلاقی جنس مؤنث همخوانی ندارد و آن‌ها شیوه‌ای متفاوت را تجربه می‌کنند؛ شیوه‌ای که در آن به موازاتی که فرد شناخت و رشد بیشتری می‌یابد، از توجه و

---

1. Lawrence Kohlberg  
2. contextual



مراقبت معطوف به خویشتن به مراقبت دیگران و احساس مسئولیت درباره آن‌ها منتقل می‌شود. از این‌رو، گیلیگان بر این باور بود که مشکل اساسی در نظریه کولبرگ این است که نمی‌تواند نوع متفاوت رشد و تحول اخلاقی زنان را ارزیابی کند [۲۴]. در کل، به باور فمینیست‌ها، اخلاق متداول و مرسوم عمدتاً بر مبنای ارزش‌های مردانه و پدرسالاری<sup>۱</sup> شکل گرفته و لذا قادر به فهم نگرش متفاوت زنان نبوده است. این بیگانگی تا بدانجاست که برخی از ایشان حتی در خصوص نفس «اخلاق» هم نظر مساعدی ندارند و آن را نیز مردانه تلقی می‌کنند. باین حال اخلاق به منزله مقوله‌ای مرتبط با مسائل درست و نادرست، و نه صرفاً در جایگاه موضوعی آکادمیک، نمی‌تواند از سوی ایشان نادیده گرفته شود [۳۴]، زیرا در این معنا علم اخلاق نه تنها به مباحث آکادمیک و علمی، بلکه همچنین به موضوعات مبتلابه انسانی در متن زندگی انضمامی و واقعی ایشان می‌پردازد.

حالت ایدئال در نگرش مبتنی بر اخلاق مراقبت آن است که انسان‌ها به‌طور کلی و از جمله زنان به‌طور خاص یاد می‌گیرند چگونه میان ترجیحات خود و مراقبت از داشته‌های خویش با مراقبت معطوف به دیگران تعادل ایجاد کنند و این در مورد نسبت میان اخلاق مراقبت و خودآئینی نکته حائز اهمیتی است. در نظر داشتن همین اصول و مبانی فکری است که اخلاق مراقبت را از اموری همچون ایثار و فداکاری متمایز می‌کند. به همین دلیل، گیلیگان و نادینگز گاندی را به سبب تمایل کورکورانه برای فدا کردن مردم در راه حقیقتی انتزاعی مورد نقد قرار داده‌اند [۸]. بنابراین، درحالی که در مدل کولبرگ افراد در طی رشد اخلاقی خود از تعلق به برخی ارزش‌های خاص و منفرد به ارزش‌های عام و جهان‌شمول می‌رسند، در دیدگاه گیلیگان رشد اخلاقی مناسب برای زنان در وضعیتی میسر می‌شود که ایشان قادر می‌شوند بین شرایط ناشی از شکوفایی خود و دیگری به نوعی وابستگی متقابل<sup>۲</sup> و مراقبت متوازن<sup>۳</sup> دست یابند. لذا هرچند اموری از قبیل فدا کردن خود برای دیگری در قالب ایثار یا از خودگذشتگی در جای خود ارزشمندند، وقتی سخن از مراقبت به میان می‌آید، رابطه با دیگری به شکلی متقابل باید بر هر امر دیگری ارجحیت داشته باشد و از این‌روست که تلاش برای کمک به شکوفایی دیگران نباید نافی تحقق خویشتن فرد مراقبت‌کننده باشد.

می‌توان گفت دغدغه اصلی کولبرگ، خود اخلاق است؛ درحالی که برای گیلیگان روابط فیما بین اشخاص و به تعبیری اخلاق نسبتی و رابطه‌ای<sup>۴</sup> محوریت دارد. از این‌رو، اخلاق مراقبت مفروضاتی همچون ناظر مجزا<sup>۵</sup> و بی‌طرف<sup>۶</sup> در مورد اخلاق را، که مشخصه بارز اخلاق از دوره

1. Paternalism
2. Interdependent
3. Balancing Caring
4. Relational Ethics
5. detached
6. impartial

روشنگری به بعد بوده است، به‌ویژه برای زنان قابل نقد می‌داند. به جای آن، اخلاق مراقبت به آمیختن با موضع دیگری با هدف مراقبت از وی در وضعیت‌های خاص توصیه می‌کند. گیلیگان رَدپای این تفاوت دیدگاه را تا بازی‌های کودکانه پیگیری می‌کند و می‌گوید الگوی رفتاری پسران به شکلی است که آن‌ها به قوانین و قواعد بازی‌ها توجه دارند، اما دختران به نفس روابط توجه می‌کنند؛ حتی به بهای از دست دادن خود بازی [۱۸]. این بدان سبب است که نفس وجود روابط و حفظ آن‌ها برای دختران حائز اهمیت بیشتری در مقایسه با نتیجه مترتب بر آن‌هاست.

اخلاق مراقبت بر مبنای توجه به تفاوت‌های جنسیتی و نوع متفاوتی از شیوه رشد و قضاوت اخلاقی زنان استوار است که یا دیده نشده یا در مقایسه با مردان کم‌اهمیت‌تر انگاشته شده است. موازین و اصول اخلاق مراقبت در مقابل عدالت، ضابطه‌مندی، قاعده‌محوری و مسئولیت‌پذیری قرار دارد که بیشتر منطبق با مکاتب اخلاقی پیشین اعم از وظیفه‌گرایی، سودگرایی و اخلاق فضیلت بوده است. البته کسانی درصددند بین اخلاق مراقبت و برخی از این مکاتب اخلاقی سازگاری ایجاد کنند؛ مثلاً مارگارت مک‌لارن<sup>۱</sup> ضمن تلاش برای طرح اتحاد بین اخلاق مراقبت و اخلاق فضیلت، معتقد است اخلاق مراقبت دچار نواقصی از جمله تقویت و تأکید بر کلیشه‌های زنانه است؛ مفاهیمی که برساخته شرایط سرکوب‌گرانه بوده‌اند و لذا باید بین مکتب اخلاقی فضیلت‌گرا و عنصر مهم عدالت، که در اخلاق مراقبت مورد بی‌توجهی قرار گرفته است، پیوند ایجاد کند [۱۶].

گیلیگان در مطالعاتش به نوع بیان و شیوه طرح مسائل از سوی مردم و به‌ویژه زنان درباره زندگی خودشان و نیز زبان و ادبیات مورد استفاده‌شان و همچنین نوع ارتباطاتی که آن‌ها اظهار و بیان می‌کنند توجه داشته است. روش وی در تحقیقاتش عمدتاً مبتنی بر مصاحبه با افراد مختلف بوده و تلاش داشته بدین وسیله به روایت افراد از تجربه زیسته‌شان نزدیک شود، زیرا اساس تصمیم اخلاقی انتخاب‌گری و البته تمایل به پذیرش مسئولیت ناشی از تبعات هر انتخابی است. زنان هم برای آنکه حس مراقبت از دیگران را بروز دهند، باید در گزینه‌های پیش‌روی خویش حق انتخاب داشته باشند؛ وگرنه به میزانی که احساس کنند این آزادی از ایشان دریغ داشته شده است، از پذیرش مسئولیت ناشی از آن نیز خود را معاف نگه خواهند داشت [۱۸]. اما نکته اینجاست که زنان چون هویت خودشان را براساس رابطه صمیمی و مبتنی بر مراقبت تعریف می‌کنند، نوع رویارویی ایشان با مسائل اخلاقی نیز متفاوت از مردان است. به این دلیل برای اغلب زنان گسستن ارتباطات نه فقط به معنای از بین رفتن رابطه، بلکه همچنین مترادف با فقدان کامل خویش است [۱۸]. به این ترتیب، برخلاف باور متداولی که معتقد است رسیدن به بلوغ و تکامل شخصیتی به معنای تمایل به فردیت و تمایزبخشی خود از دیگران است، بلوغ و تکامل شخصیتی در زنان با مؤلفه‌هایی همچون پیوند و ارتباط با دیگران معنادار می‌شود.

1. Margaret McLaren

با توجه به وضعیت زنان از حیث اصالتی که برای روابط قائل‌اند، خودآئینی برای ایشان نیز باید با این ویژگی مرتبط باشد. در اینجا است که تلاش می‌شود از سوی طرفداران اخلاق مراقبت تعریفی از خودآئینی ارائه شود که با مفروضات ایشان درباره وضع وجودی زنان سازگار باشد. از نظر طرفداران این اندیشه، خودآئینی روندی معطوف به شدن و سیورورت<sup>۱</sup> است؛ در واقع خودآئینی صرفاً برابری با دیگران نیست، بلکه باید ظرفیت لازم در خویش برای یافتن<sup>۲</sup> و توسعه قانون متعلق به خویش را پیدا کرد. به موازات آن باید دریافت کدام نوع از اشکال اجتماعی، روابط و اعمال فردی می‌تواند چنین منطقی از قانون خویشتن را رشد و توسعه بخشد [۳۰]. اهمیت این مسئله در آن است که معمولاً فمنیست‌ها برآن‌اند که خودآئینی در معنای متداول و مرسوم آن براساس هنجارهای مردانه و مذکر شکل گرفته و پیوند وثیقی با فردگرایی دارد. در مقابل، خودآئینی مورد تأکید فمنیست‌ها از گونه نسبتی و رابطه‌ای است که توجه به زمینه و بستر اجتماعی در آن بارز است. در نظر ایشان، وجود روابط و مناسبات اجتماعی شرط ضروری برای تحقق خودآئینی است. چنین رهیافتی به مقوله خودآئینی بیش از هر چیز، نتیجه و فرآورده اخلاق مراقبتی است و تلاش دارد تجربه ایشان را مدتظر قرار دهد. دیانا تی‌یت‌جنس مه‌برز<sup>۳</sup>، از اندیشمندان این حوزه، نیز ضمن تأکید بر طرح خودآئینی در راستا و ذیل عنوان صدای زنان، اصرار دارد هرچند زنان باید قادر باشند ندای خاموش شده خویش را بر زبان آورند و بیان کنند، این برای تضمین خودآئینی کافی نیست، زیرا ممکن است صدای ایشان نیز دستکاری شود یا در قالب اشکال مختلف سرکوب نهادینه شده باشد. برای مقابله با این روند، عاملان و کارگزاران اجتماعی باید مجموعه‌ای از مهارت‌های مختلف برای ارتباطات و نیز توان درخوری برای تجزیه و تحلیل امور و استدلال‌ورزی و قدرت مواجهه با شئون مختلف اجتماعی را در خود ایجاد و تقویت کنند [۲۹]. به عبارتی، مسئله فقط بیان و گفتن نیست؛ چون گفتار موجود ممکن است دستکاری شده باشد و این لزوم نقادی گفتارهای طرح‌شده را نیز ضروری می‌کند؛ همان‌طور که هابرماس افزون بر گفت‌وگو و فهم متقابل منویات طرف، بر نقد گفتمان موجود هم تأکید می‌ورزد.

در نظر طرفداران اخلاق مراقبت، فمنیسم باید مفهوم نوینی از خودآئینی را ضمن نقد معنای غالب و متداول از این مفهوم، به‌خصوص در اندیشه لیبرالی و فردگرایی موجود در آن، در دستور کار خویش قرار دهد. توجه به روابط انسان‌ها در زمینه اجتماعی مبتنی بر این پیش‌فرض است که افراد موجوداتی خودساخته<sup>۴</sup> نیستند، زیرا همه آن‌ها در متن روابطی از پیش موجود پا به هستی می‌گذارند؛ مناسباتی که برساننده هویت و شخصیت ماست و از پیش

---

1. becoming  
2. finding  
3. Diana Tietjens Meyers  
4. self-made

به ما عرضه شده‌اند و وجه مهمی از آن‌ها در ارتباط با دیگران شکل می‌گیرد [۳۳]. ارتباط با دیگران، به خصوص از نظر عاطفی و اخلاقی، موضوعی است که در تکوین هویت انسان‌ها به طور کلی و زنان به شکل خاص نقش مهمی دارد. از این رو، فمنیست‌های لیبرالی همچون مه‌یرز برآن‌اند که باید فهم لیبرالی از خودآئینی گسترده و درعین‌حال منعطف‌تر شود تا عرصه‌ای فراتر از مفروضات لیبرالی را دربرگیرد [۷]. در اینجا است که بر مبنای تأملات بازنگرانه از جمله با توجه به نحوه جامعه‌پذیری زنانه، ضمن ایجاد چالش در تعریف و بازنمایی خودآئینی در نقطه مقابل دگرآئینی<sup>۱</sup> و تقابل متصلب آن‌ها، خودآئینی به مثابه یک فرایند و نیز به منزله قابلیت که در طول زمان و با تأمل بر خویشتن<sup>۲</sup> رشد می‌یابد مطرح می‌شود [۷]. خودآئینی می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد؛ مثلاً اولین فاکس کلر<sup>۳</sup> دو مفهوم خودآئینی پویا<sup>۴</sup> و خودآئینی ایستا<sup>۵</sup> را از یکدیگر تفکیک کرده است؛ خودآئینی پویا ناظر به عاملیت فرد در جهانی از تعاملات با دیگران در عین متفاوت بودن از ایشان است و ارتباط با دیگران در آن نه تنها ناپسندیده نیست، بلکه برای توسعه خودآئینی فرد مورد نیاز هم هست؛ در حالی که خودآئینی ایستا دیگران را همچون تهدیدی برای خویشتن می‌انگارد، تا جایی که شکل افراطی آن می‌تواند به دیگرآزاری منتهی شود [۲۸]. به این ترتیب، خودآئینی امری متصلب و راکد نیست و بلکه کاملاً در روندی پویا و سیال بازتعریف می‌شود. این امر خود در مفروض گرفتن «دیگری» ریشه دارد مبنی بر آنکه شناخت و فهم خویشتن نه در فردیت گسسته و منفک از دیگران بلکه بر اثر تعاملات و ارتباطات اجتماعی میسر می‌شود و بالطبع انسان در خلأ و انزوا نمی‌تواند به فهم و دریافتی درست از خویش و استقلالش نائل شود.

جوئل فاینبرگ<sup>۶</sup> و جرالد دورکین<sup>۷</sup> در کنار عناصر دیگر بر سازنده هویت مستقل فردی بر مسئله اصالت<sup>۸</sup> تأکید ورزیده‌اند. از نظر ایشان، زمانی می‌توان از اصالت فرد سخن گفت که وی سخنگو و تابع اراده و نظر دیگران نباشد و پیرو آرمان‌ها، ارزش‌ها و اصولی باشد که متعلق به خود او هستند. طبیعی است که در این صورت فرد نسبت به مقولاتی که منبعث از اراده وی باشد حس تعلق خواهد داشت [۷]. به تعبیر جان کریستمن<sup>۹</sup> فرد زمانی واقعاً از خودآئینی برخوردار است که رفتار و عملکردش بر اساس وضعیت‌های انگیزشی باشد که نمایان‌گر خود واقعی و اصیل وی باشد [۱۰].

1. heteronomy
2. self-reflection
3. Evelyn Fox Keller
4. dynamic
5. static
6. Joel Feinberg
7. Gerald Dworkin
8. authenticity
9. John Christman

براساس این باور که خودآئینی نه در انزوا و برکنار بودن از روابط با دیگران و احساس تهدید از این ناحیه برای استقلال فردی بلکه از قضا در روابط با دیگران معنادار می‌شود، نماد مناسب برای خودآئینی را می‌توان در مفهومی همچون پرورش کودک<sup>۱</sup> سراغ گرفت. بر این اساس، رابطه‌مندی<sup>۲</sup> نه تنها منافاتی با خودآئینی ندارد، بلکه رابطه داشتن با دیگران براساس وابستگی و پیوندهای متقابل حتی پیش‌شرط خودآئینی است [۳۰]. بخش مهمی از جامعه‌پذیری زنان براساس مراقبت‌دهی/مراقبت‌کنندگی<sup>۳</sup> تحقق می‌پذیرد و مبنای مهم تعریف جایگاه آن‌ها نیز فارغ از امور دیگر براساس مادر یا همسر بودن تعریف می‌شود [۷]. به این ترتیب، اولاً تضاد بین فردیت و رابطه با دیگران بر مبنای مسئله خودآئینی زیر سؤال می‌رود و ثانیاً دوگانه برساخته دیگری را، که خودآئینی را به حوزه خصوصی و شخصی منوط می‌کند و در حوزه عمومی ارزش و جایگاهی برای آن قائل نیست، انکار می‌کند.

برخی نیز همچون سارا لوسیا هوگلند<sup>۴</sup> نگرشی بدبینانه به خودآئینی دارند و آن را مفهومی کاملاً مضر می‌دانند؛ چون معتقدند خودآئینی، ما را ترغیب می‌کند که باور کنیم پیوند و ارتباط ما با دیگری و پیوستگی با ایشان ما را محدود و معنای خودیت و خویشتن را در ما انسان‌ها مخدوش می‌کند [۹]. البته نقد برداشت فردگرایانه از خودبنیادی و تأکید بر فردیت به معنای خاص آن مسئله‌ای نیست که فقط مختص فمینیسم باشد؛ مثلاً می‌توان از اجتماع‌گرایان (جماعت‌گرایان)<sup>۵</sup> نیز به‌منزله گروهی که نقد مشابهی از فردگرایی را مطرح کرده‌اند یاد کرد؛ مثلاً مک‌این‌تایر طیف‌های مختلف لیبرال، اعم از نوزیک و راولز، را به سبب باور به تقدم هستی فرد و منافع فردی بر اجتماع و تلقی جامعه به‌مثابه امری ثانوی و فرعی مورد نقد قرار داده است [۲۷]. دیگرانی همچون مایکل سندل نیز نقدهای مشابهی مطرح کرده‌اند و لذا نزدیکی بین نقدهای این دو نحله فکری باعث شده گاهی از اتحاد میان فمینیست‌ها و اجتماع‌گرایان سخن گفته شود [۹]. چنان‌که اشاره شد، کانون نقدهای این دو جریان عمدتاً به مبانی لیبرالی معطوف است، چون ایشان برآن‌اند که «لیبرال‌ها به جای مسئولیت‌ها بر حقوق تأکید می‌کنند. تقابل بالقوه‌ای که لیبرال‌ها میان منافع فرد و نیازهای جامعه مشاهده می‌کنند در تمایلاتشان به حداقلی کردن تعداد و شدت وظایف انعکاس می‌یابد» [۵].

به‌هرحال، دامنه مطالعات برخاسته از حوزه اخلاق مراقبت گسترش یافته و امروزه در حال گمانه‌زنی برای اعمال آن‌ها در قلمروهای سیاسی و اجتماعی حتی در عرصه بین‌المللی است. یکی از نمودهای مهم آن در تدوین مجدد شهروندی است که برآمده از نگرش خاصی در مورد تعمیق همبستگی بین ارکان اجتماعی با استفاده از مفروضات اخلاق مراقبتی است. بهره مهم

1. childcaring  
2. relatedness  
3. caregiving  
4. Sarah Lucia Hoagland  
5. communitarians

این دیدگاه در نقد اصول انتزاعی شهروندی لیبرال نمود یافته و سعی می‌کند عناصر مختلف مؤثر در ملیت از جمله جنسیت را هم مورد توجه قرار دهد؛ چیزی که تا پیش از این به سبب نگرش تک‌عاملی در نظریه‌های سیاسی متداول مورد توجه واقع نشده است و لذا نیرا یووال دیویس<sup>۱</sup> دربارهٔ رابطه و نسبت میان جنسیت و ملت تصریح می‌کند که: «رابطهٔ زنان با گفتمان‌های ملی بسیار متفاوت از رابطهٔ مردان است. اما رابطهٔ زنان با ملت تنها متفاوت از رابطهٔ مردان نیست، بلکه نابرابر نیز است؛ مثلاً همچنان که از تعهد مردان به انجام وظیفهٔ نظامی هویداست، آن‌ها به‌عنوان مدافعان ملت تلقی می‌شوند، درحالی‌که زنان از طریق نقششان به‌عنوان مادر و پرستار به‌مثابهٔ بازتولیدکنندگان ملت تلقی می‌شوند. بنابراین، حق زنان برای تندرستی اغلب به وسیلهٔ گفتمان‌های ناسیونالیستی به چالش کشیده می‌شود که خواستار آن‌اند که زنان برای خیر ملت به میزان خاصی تولید مثل کنند» [۵].

بالتبع این وظیفه از سوی زنان ارزش و کارکرد خود را در جوامع انسانی دارد، بااین‌حال مسئله آنجاست که گاهی تأکید بر این ابعاد به بهای نادیده‌گرفتن نقش فعال مشارکتی زنان در اجتماع صورت گرفته و چنین حضوری منافی انجام اعمال طبیعی ایشان قلمداد شده است. درواقع، اختصاص جنبه‌های مشخص‌تر و مستقیم‌تری از دفاع از میهن، که در قالب شرکت در جنگ‌ها نمودار شده است، سبب شده به تعبیر سیمون دوبووار زنان از وجهی دچار نوعی عقدهٔ حقارت شوند، زیرا جامعهٔ عموماً برای مردان که در جنگ‌ها جان می‌ستانند بیش از زنان که جان می‌بخشند ارزش قائل شده است [۳]. در هر حال، امروزه با طرح جامعهٔ پس‌انظامی<sup>۲</sup> و به سبب کمرنگ شدن ارتباط بین شأن نظامی و شهروندی- که در گذشته بسیار مستحکم بود- دیگر نیازی بدان حد از سربازگیری گسترده نیست و اهمیت توجه به رویکردهای دارای جهت‌گیری مراقبتی<sup>۳</sup> برای شهروندان افزایش یافته است [۵]. برای همین هم جوان ترنتو<sup>۴</sup> تلاش برای ایجاد و حفظ صلح را گونه‌ای از عمل مراقبتی برمی‌شمارد. به نظر وی، در عرصهٔ بین‌المللی، سیر انتقال از مداخلهٔ بشردوستانه به‌منزلهٔ نوعی حق به عمل کردن براساس مسئولیت محافظت بیان‌گر تطور از اخلاق عدالت به اخلاق مراقبت در امور بین‌المللی است. البته این امر ممکن است هنوز به تمامی محقق نشده باشد؛ بااین‌حال جایگاه اخلاق مراقبت در مقام راهنمایی برای جلوگیری و ممانعت از توسل به زور امیدوارکننده است، چون دولت‌ها را تشویق و ترغیب می‌کند که در قبال حفاظت از مردمان آسیب‌پذیر و ارتقا راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز برای منازعات، مسئولیت‌پذیر باشند [۳۲]. جان راولز، نمایندهٔ شاخص جریان لیبرالیسم در دوران معاصر، زمانی که از قانون ملل سخن به میان می‌آورد، بر آن است که

---

1. Nira Yuval-Davis  
2. post-military society  
3. care-orientated  
4. Joan Tronto

ملت‌ها زمانی که هنجارهای این قانون را در جهت منافع خود ببینند، از آن‌ها مراقبت کنند و آن‌ها را به‌مثابه دستورالعمل خویش قبول خواهند کرد [۳۲]. به این ترتیب، در اینجا اولاً عرصه مراقبت به سطح روابط بین ملت‌ها و کشورها توسعه می‌یابد و ثانیاً موضوع مراقبت صرفاً اشخاص را در برنگرفته بلکه مشمول قوانین و هنجارها نیز می‌شود. از این‌رو، طرفداران این دیدگاه معتقدند مضامین اخلاق مراقبت قادر است در سطوحی فراتر از روابط مابین اشخاص نیز به کار گرفته شود [۲۲]. به تعبیر سارا رودیک<sup>۱</sup>، نقش بارز گرایش‌های مراقبتی زنان را باید در اموری همچون محافظت و پرستاری از سوی ایشان و تلاش برای ایجاد و توسعه صلح در پیامدها و عرصه‌های بین‌المللی مورد توجه قرار داد؛ این ویژگی‌ها بنیانی برای اتخاذ رهیافتی غیرخشونت‌آمیز در حل‌وفصل مسائل ارائه می‌کند و می‌تواند افزون بر سطوح شخصی و ملی در قلمرو جهانی نیز الهام‌بخش باشد [۱۶]. پس با چنین اوصافی، اخلاق مراقبت می‌تواند در قلمروی فراتر از عرصه خصوصی و حتی ملی کاربرد داشته باشد؛ هرچند مبنای مهم نگرش‌های مختلف فمینیستی آن است که تفاوتی بین عرصه خصوصی و عمومی وجود ندارد و هر امر حتی شخصی و خصوصی هم امری سیاسی به شمار می‌آید.

### هویت مورد نظر اخلاق مراقبت

در این بخش، از رهگذر انتقادهای وارد بر هویت زنانه مورد نظر اخلاق مراقبت به شناسایی این هویت می‌پردازیم. انتقادهای موجود از هویت مراقبت‌مدارانه را می‌توان تحت دو مبحث کلی تقسیم‌بندی کرد. اول اینکه این گرایش هویت سنتی ترسیم‌شده برای زنان از جمله در بعد مادری و ارزش‌های منبعث از آن را به رسمیت می‌شناسد و همین مانع می‌شود که ایشان بتوانند بر چنین محدودیت‌هایی غلبه یابند. ثمره این روند آن است که زنان از دیدگاه منتقدان اخلاق مراقبت قادر نخواهند بود قضاوت اخلاقی ناب و خالصی بروز دهند، زیرا آن‌ها همچنان در موضع دیگربودگی باقی می‌مانند و نمی‌توانند مدعی ایجاد سامان و نظام برابر اخلاقی و سیاسی شوند و به‌مثابه افرادی مستقل قلمداد شوند. از این منظر، طرفداری از اخلاق مراقبت به‌منزله هواداری از تفاوت‌های جنسیتی و حتی باور به نوعی ذات‌گرایی دانسته شده و در نتیجه عملاً مانع از اندیشیدن به برابری می‌شود. در نگرش این دسته از منتقدان اخلاق مراقبت، توجه به مفروضات فلسفی اخلاق لیبرال همچون جهان‌شمولی<sup>۲</sup>، برابری<sup>۳</sup>، عقلانیت<sup>۴</sup> و بی‌طرفی<sup>۵</sup> باعث شده تفاوت<sup>۶</sup>

---

1. Sara Ruddick  
2. universality  
3. equality  
4. rationality  
5. impartiality  
6. difference

نادیده گرفته شود [۳۴]. انتقاد دیگر پرسش از امکان تعریف «من» در کنش با «دیگری» است؛ بدین معنا که واقعیت تجربه هویت انسانی درگیر این تناقض است که ما خودمان را زمانی به منزله موجوداتی متمایز می‌شناسیم که در ارتباط با دیگران زندگی کنیم و از طرف دیگر ما رابطه را فقط زمانی تجربه می‌کنیم که بتوانیم بین «خود» و «دیگران» تمایز قائل شویم. «من» اصولاً برای شکل‌گیری خود همیشه نیازمند حدی از فاصله‌گرفتن از «دیگری» است. این فاصله‌گرفتن نه تنها برای شکل‌گیری «من» لازم است، بلکه برای ایجاد تمایز بین «من» و «دیگری»، نیازهای «من» و «دیگری» نیز شرط لازم است، زیرا بدون ایجاد فاصله، «من» چیزی جز فراقنی یا ادامه «دیگری» نخواهد بود. البته همین نیاز به ایجاد تمایز بین «من» و «دیگری» مجهز بودن به همدلی، شفقت و فهم دیگری را دچار مشکل می‌کند؛ در واقع، سؤال اصلی آن است که چگونه می‌توان هم‌زمان و در آن واحد هم «خود» بود هم «دیگری» [۱۵].

از جمله منتقدان اخلاق مراقبت پتا باودن<sup>۱</sup> است. از نظر وی، تحسین اخلاق مراقبت شرایط سرکوب و انقیادی را که در نقش مراقبت‌کننده بر زنان تحمیل می‌شود نادیده می‌گیرد. از منظر بسیاری از فمینیست‌ها، ارزش‌گذاری اخلاق مراقبت همان ارزشمند دانستن شرایط انقیاد و ناتوانی از خودآئینی برای زنان است. این دسته بر آن باورند که با طبیعی پنداشتن تمایل زنان به اخلاق مراقبت به منزله یک ویژگی ذاتی، از کلیشه‌ای مردساخته پیروی می‌شود که در اثر آن کلیشه مادرانگی به منزله مدل مطلوب و قابل تحسین زنانه، تفاوت و گوناگونی گرایش‌های زنان را نادیده می‌انگارد و حتی سرکوب می‌کند. در نتیجه، زنانی که به هر دلیلی میل مادری یا مراقبت‌کنندگی ندارند زن اصیل پنداشته نمی‌شوند [۱۱]. باودن معتقد است نمی‌توان یک مدل کلی از رفتار مراقبت‌مدار برای همه کنش‌های زنان ترسیم کرد. او که از تفاوت بین رفتارهای مراقبت‌مدار در مادری، پرستاری و دوستی و شهروندی یاد کرده معتقد است در فرایند مراقبت مادرانه به دلیل صمیمیت و وابستگی متقابل بین مادر و کودک، کودک برای مادر «دیگری» نیست و مرزهای مشخص بین «خود» و «دیگری» در رابطه این دو از بین رفته است و این امر برای مراقبت از کودک و فرزندپروری ضروری است. اما در دوستی مراقبت به گونه‌ای دیگر است؛ به این معنا که در دوستی آزادی انتخاب سوژه دوستی میسر است و حالات ویژه دو نفر آن‌ها را به طرف دوستی سوق می‌دهد. علاوه بر آن قواعد عمومی از پیش ساخته شده برای انتخاب دوست یا تعهد به دوست در جامعه وجود ندارد و این امکان حفظ هویت خودآئین را در دوستی بیش از مادرانگی فراهم می‌کند [۱۱]. از بحث باودن می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که مراقبت در هر حوزه‌ای رابطه متفاوتی از حیث خودآئینی بین «من» و «دیگری» به وجود می‌آورد.

در نگاهی کلی، عمده انتقادهای وارد بر اخلاق مراقبت را می‌توان ذیل دو دسته ذات‌گرایی

1. Peta Bowden



و پیروی از کلیشه‌های مردساخته و نادیده گرفتن حق انتخاب خودآئین برای زنان صورت‌بندی کرد. در پاسخ به انتقاد اول پیروان اخلاق مراقبت معتقدند که نه تنها ذات‌گرا نیستند، بلکه ذات‌گرایی را شیوه روان‌شناسانه و اجتماعی- فرهنگی تمدن پدرسالاری می‌دانند که در طی هزاران سال سعی داشته با دوقطبی‌سازی‌های ذات‌گرا به تفاوت جنسیتی قدرت ببخشد. این دوقطبی‌سازی‌ها که نمونه‌هایی از آن عبارت‌اند از: دوگانه ذهن/ بدن، عقل/ احساس، مردانه/ زنانه، طبیعت/ فرهنگ، برای طبیعی‌سازی و ذات بخشیدن به آنچه در واقع یک پدیده برساخته فرهنگی است به وجود آمدند. از منظر اخلاق مراقبت، زنان به واسطه نقش‌های خود بیشتر با این شیوه مراقبت‌مدار اخلاقی هم‌سازند، اما این بدین معنا نیست که همه زنان در هر دوره انتخابی دیگری را بر خود ارجح می‌دانند یا همه مردان انتخاب‌هایشان مبتنی بر خواسته‌های خودخواهانه فردی است [۱۹].

با تأمل بیشتر در آرای قائلان به اخلاق مراقبت در پاسخ به انتقاد دوم به این نتیجه می‌رسیم که اخلاق مراقبت هویت را برخلاف اخلاق عدالت با تمایز «من» در مقابل «دیگری» تعریف نمی‌کند. بدین جهت پرداختن به دیگری نافی خودآئین بودن نیست. به عبارتی دیگر، «من» فارغ از متن رابطه با «دیگری» اصلاً شکل نمی‌گیرد. هویت از منظر این نحله پدیده‌ای سیال، نامتعیّن و فاقد مرزهای مشخص است و به همین دلیل فرایند تصمیم‌گیری در دوره‌های اخلاقی تا این حد سخت و وابسته به ویژگی‌های هر موردی است. در اخلاق مراقبت دانش لازم برای قضاوت اخلاقی نه از اصول انتزاعی کلی و از طریق جدا شدن از دیگران و فاصله‌گیری (مانند اخلاق عدالت)، بلکه از زندگی کردن و در ارتباط بودن با دیگران و ادغام در شرایط زندگی‌شان حاصل می‌شود. از این‌روست که اخلاق مراقبت معتقد است قواعد عمومی و جهان‌شمول برای قضاوت‌های اخلاقی یا به بیانی دیگر شاه‌کلیدی برای همه درها وجود ندارد. در واقع، قضاوت اخلاقی اگر با ارجاع به شرایط خاص هر موردی صورت نگیرد، می‌تواند نادرست باشد. اصولی همچون شفقت، همدلی و بصیرت روزافزون قضاوت‌های اخلاقی را هدایت می‌کنند. در این رویکرد اخلاقی، تفاوت هر موردی با مورد دیگر نشانه‌ای از وضعیت طبیعی بشری است نه به مثابه مشکلی که باید رفع شود. به همین دلیل، این رویکرد برخلاف رویکرد اخلاق عدالت متن‌گرا بوده و معتقد است تأمل برای حل یک معضل اخلاقی به شیوه‌ای از تفکر نیاز دارد که برخلاف اخلاق عدالت، که صوری و انتزاعی<sup>۱</sup> است، زمینه‌گرا و روایی<sup>۲</sup> باشد [۲۰]. توجه به متن در انتخاب بین دوره‌های اخلاقی فارغ از یک الگوی انتزاعی کلی نه تنها نافی خودآئینی نیست، بلکه به هویت سیال و خودآئین فارغ از چارچوب متصل‌امکان بروز بیشتری می‌دهد.

---

1. formal and abstract  
2. narrative

اینجاست که می‌توان گفت امور واقعی و انضمامی بخشی ناگزیر و جدایی‌ناپذیر از قضاوت اخلاقی آدمی است؛ به‌ویژه زنان که به صورت تک‌عاملی با امور مواجه نشده و رویدادهای مختلف را در متن روایتی خاص و با در نظر گرفتن علل و عوامل متعدد مورد توجه قرار می‌دهند. مسئولیت از نظر طرفداران اخلاق مراقبت برآمده از روابط بین اشخاص خاص است تا ریشه‌گرفته از قواعد انتزاعی. از سوی دیگر، همچنین تأمل و اندیشه و رایزنی نیز باید بر مبنای همدلی<sup>۱</sup> باشد نه مبتنی بر وظیفه یا اصل<sup>۲</sup> [۱۴]. ویژگی زنان در این دیدگاه آن است که با اخلاقی مبتنی بر شفقت<sup>۳</sup> در صدد حل و فصل مسائل مختلف از جمله در بزنگاه‌های اخلاقی برآیند؛ به نحوی که تا حد امکان آسیبی به شخصی نرسد و شرایط همگان در نظر گرفته شود که این مسئله مستلزم توجه به اصول ارتباطی در متن روابط و مناسبات عینی است [۱۶].

با آنکه این نوع اخلاق بیش از هر امری در شخصیت زنان و نوع تعاملات ایشان ریشه دارد، هنجارهای آن صرفاً به ایشان منحصر و محدود نشده است؛ به عبارتی دیگر نباید با این قضیه به لحاظ جنسیتی و انحصاری برخورد کرد. مردان نیز می‌توانند مشمول اصول اخلاق مراقبت باشند؛ چنان‌که برای نمونه امروزه درخواست‌ها و مطالبات زیادی در خصوص این مطرح شده که پدران دخالت و حضور بیشتر و فعال‌تری در مسائل خانواده و همراهی با فرزندان داشته باشند. بر همین اساس و با طرح امکان بروز و تحقق انقلابی در این بحث، اخلاق چیزی بیش از قواعد، حقوق و نتایج مرتبط بر آن تلقی شده و بخشی از اخلاق با حوزه‌های مراقبتی و از جمله تعامل با بدن پیوندی وثیق یافته است. این نکته عموماً مورد غفلت بوده و نوع جامعه‌پذیری مردان به شکلی تحقق یافته که ایشان بیش از هر چیز بر عدالت متمرکز شوند و نه مراقبت. برای ایجاد تغییر در این وضعیت، که می‌تواند نمودی از انقلاب اخلاقی باشد، تغییر در شیوه‌های تعامل مردان با خانواده و از جمله فرزندان به شکل حضور فیزیکی بیشتر و برقراری ارتباطات چهره‌به‌چهره و نیز مجاورت و همنشینی با آن‌ها می‌تواند بخشی از هنجارهای مراقبتی را مقدور و ممکن کند [۲۱].

## نتیجه‌گیری

امروزه، به مدد حوزه‌های مطالعاتی گشوده‌شده از جانب گرایش‌های گوناگون اعم از مطالعات فرهنگی، تاریخ اجتماعی و رویکردهای مختلف پساساختارگرا، ابعادی از مسائل اجتماعی و انسانی مورد توجه قرار گرفته‌اند که تا پیش از این نه‌تنها مغفول مانده بودند، بلکه بر اثر دوگانه‌سازی‌ها و تقابلهای گفتمانی گاهی حتی بی‌ارزش قلمداد می‌شدند. سیطره

---

1. empathy-based  
2. duty- or principle-based  
3. compassion

سوپرکتیویسم در دوران مدرن دستاوردهایی داشت از جمله تلقی خاصی از مفهوم خودبنیادی که بر حوزه‌های گوناگون تأملات بشری سایه افکنده بود و رگه‌هایی از آن تاکنون نیز ادامه دارد. اخلاق مراقبت، و در سطحی گسترده‌تر فمینیسم، از مدعیان توجه به بخشی از این صدای درحاشیه‌مانده بوده‌اند. چالشی که در این نوشتار ترسیم شد، در چنین فضایی درخور توجه و تحلیل است؛ با این حال، نوع خوانش از این اندیشه نیز می‌تواند بازتولیدکننده برخی نتایج ناخوشایند و مورد نقد پیشین باشد؛ از جمله اینکه اخلاق مراقبت و حامیان آن نباید درصدد افراط در مؤلفه‌های مورد تأکید خویش برآیند که در آن صورت خطر خلط میان مضامین ایشان با برخی مسائل دیگر مشکل‌آفرین خواهد بود؛ مثلاً همان‌گونه که مدعیان سازش و سازگاری اخلاق مراقبت و خودآئینی تأکید کرده‌اند، مراقبت از دیگری را باید مکمل<sup>۱</sup> حفظ و گسترش استقلال فردی تلقی کرد، نه در مقابل هم. ضمن آنکه روا و حتی به لحاظ نتایج عملی هم پسندیده نیست که حامیان و طرفداران اخلاق مراقبت در سودای حاکم کردن گفتمان خویش به بهای تفوق بر مکاتب پیشین اخلاقی برآیند که این نیز خود چالشی است که شاید این اندیشه نتواند از پس آن برآید. ضمن آنکه چنین باوری، یعنی قطبی‌سازی در مقابل اندیشه‌های رقیب، خود بازتولیدکننده نظام جدیدی از روابط سلطه خواهد بود که این بار به نام ارزش‌های زنانه و ویژگی مراقبتی ایشان صورت می‌گیرد.

تأکید بر مکمل‌بودن اندیشه‌های نقادانه مختلف فقط از باب مصالحه میان اندیشه‌های رقیب نیست، زیرا تأملات مختلف فلسفی و روان‌شناختی (از جمله نزد بسیاری اعم از فروید، لاکان، لویناس، جرج هربرت مید و...) بیان‌گر آن است که سوژه انسانی هیچ‌گاه واجد آن وحدت و استقلال کاملی که تصور می‌شود نیست و بخش مهمی از شناخت آدمی از خویشتن در ارتباط و نسبت با دیگری شکل می‌گیرد. با این حال، نمی‌توان منکر شد که اندیشه‌های مختلف اعم از ایدئولوژی‌ها، مکاتب یا گفتمان‌های مختلف سعی در القا یکپارچگی و انسجام سوژه دارند که چندان قابل دفاع به نظر نمی‌رسد. برعکس اندیشه‌های نقادانه مختلف خواهان توجه به دیگری و تکثر در تکوین سوژه بوده‌اند که در صورت طرح مناسب آن، دیگری آن‌گونه که ژان پل سارتر مطرح می‌کرد، دوزخ «من» نخواهد بود. البته از سوی دیگر قرار هم نیست به بهای سرکوب و از بین رفتن هویت و موجودیت گروه و بخش خاصی، ادغام و جذب‌شدگی بین افراد و گروه‌های مختلف انسانی رخ دهد. تحقق چنین مطلوبی، بیش از هر چیز مستلزم شنیدن صدای متفاوت دیگری از خلال انواع سانسورها، خصومت‌ها و پیش‌فرض‌های تفوق‌یافته است. با آنکه به روش خاص کارول گیلیگان با تأکیدش بر مصاحبه و گفت‌وگو با کارگزاران مختلف اجتماعی نقدهایی شده است، می‌تواند دربردارنده و گشاینده راهی باشد برای رویارویی با صداهای مختلف و تلاش در راستای فهم آن‌ها.

در نهایت باید گفت اگر مناسبات مختلف سیاسی و اجتماعی برمبنای تلقی خاصی از سوژه انسانی و به تبع آن خودبنیادی آدمی استوار شده‌اند، شاید نقطه شروع برای تغییر در آن‌ها نیز از ایجاد تفاوت در نگاه به خودبنیادی آغاز شود. این وضع البته نوعی پراکندگی دیدگاه‌ها را به میان می‌کشد که برخی از نبودن نظم خاصی در آن ابراز نگرانی می‌کنند، اما به نظر می‌رسد این کثرت اگر با توجه به منطق متکثر خود سوژه و تفسیر موسع از خودآئینی او در نظر گرفته شود، نه تنها جای نگرانی ندارد، بلکه دعوتی است به دیدن بخش‌های نادیده وجود انسانی؛ گو اینکه شاید اجزای این وجود معماگونه (انسان) هیچ‌گاه کاملاً کنار هم قرار نگیرد که این هم چندان مهم نیست، زیرا اندیشه‌هایی که منادی بسامان کردن جنبه‌های این موجود بودند این امر را معمولاً جز به بهای سرکوب بسیاری از طیف‌ها و تحمیل الگوی مدنظر خویش به انجام نرسانیده‌اند. اخلاق مراقبت افزون بر توجه به بخشی از طیف‌های سرکوب‌شده و در حاشیه مانده، بر مؤلفه‌هایی از شخصیت آدمی که نادیده گرفته شده بودند، از جمله عواطف و احساسات نیز توجه دارد. با این حال، گاهی مراقبت با ارزش‌هایی همچون ایثار مترادف دانسته شده و حتی این‌گونه القا شده که طرفدار اخلاق مراقبت باید خود را وقف دیگری کند؛ در حالی که طرح اخلاق در این گرایش به معنای آن است که امور مربوط به اخلاق نیز اصول و مبانی خود را دارد. از سوی دیگر، در اخلاق مراقبت، به روایت فرد از عملکرد و هویت خویش اهتمام زیادی وجود دارد؛ مثلاً در مواجهه با مسئله سقط جنین، باید استدلال و روایت زنان از هر دو جنبه قضیه، اعم از موافقت یا مخالفت با آن، را شنید و ارزیابی کرد. برای فمینیسم و به‌ویژه اخلاق مراقبت این مسئله محوریت دارد که تلقی زنان از امری همانند بارداری چیست و آن‌ها از این موضوع چه معنایی را مراد می‌کنند؟ در این شرایط سؤال آن است که آیا ممکن است گزینه‌های مختلف و حتی متضاد از سوی افراد مختلف همگی اخلاقی تلقی شوند؟ شاید دلیل قاطعی برای رد این قضیه وجود نداشته باشد البته اگر از قضاوت برمبنای اصول جهان‌شمول و انتزاعی صرف‌نظر و به روابط و مناسبات واقعی توجه شود. در آن صورت، شاید توجه به موقعیت و ارزیابی از آن بتواند رویکرد افراد را در وضعیتی ویژه توجیه‌پذیر کند.

## منابع

- [۱] اسلامی، سیدحسین (۱۳۸۷). «جنسیت و اخلاق مراقبت»، *مطالعات راهبردی زنان*، س ۱۱، ش ۴۲، زمستان، ص ۷-۴۲.
- [۲] اسلامی اردکانی، سیدحسین؛ اعتمادزاده، سولماز (۱۳۹۲). «ارزیابی انتقادی دیدگاه گیلیگان درباره اخلاق مراقبت»، *پژوهش‌های اخلاقی*، س ۴، ش اول، پاییز، ص ۱۲۳-۱۴۵.
- [۳] بوتول، گاستون (۱۳۶۸). *جامعه‌شناسی جنگ*، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- [۴] ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۷۸). *منطق و مبحث علم هرمنوتیک: اصول و مبانی علم تفسیر*، تهران:

- نشر کنگره با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- [۵] فالکس، کیث (۱۳۹۰). شهروندی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر، چ ۲.
- [۶] کرمی قهی، محمدتقی؛ اخباری، محسن (۱۳۹۶) «جنسیت و اخلاق مراقبت در فلسفه اخلاق فمینیستی»، زن در توسعه و سیاست، دوره ۱۵، ش ۱، بهار، ص ۴۵-۶۱.
- [7] Abrams, Kathryn (1999). "From Autonomy to Agency: Feminist Perspectives on Self-Direction", *William & Mary Law Review*, Vol 40, Issue 3, PP 805-846.
- [8] Allmark, Peter (1995). "Can there be an Ethics of Care?" *Journal of Medical Ethics*, 21, PP 19-24.
- [9] Barclay, Linda (2000). Autonomy and the Social Self, in: *Relational Autonomy: Feminist Perspectives on Autonomy, Agency and the Social Life*, Edi. By Catriona Mackenzie and Natalie Stoljar, New York, Oxford University Press.
- [10] Baumann, Holgar (2008). "Reconsidering relational autonomy. Personal autonomy for Socially Embedded and Temporally Extended Selves", *Analyse & kritik*, 30, PP 445-468.
- [11] Bowden, Peta (1997). *Caring Gender-Sensitive Ethics*, London, Routledge;
- [12] Boff, Leonard (2008). *Essential Care: An Ethics of Human Nature*, Trans. By Alexander Guilherme, Waco, Baylor University Press.
- [13] Bulmer, Martin (1989). *The social basis of community care*, London, unwinhyman.
- [14] Collins, Stephanie (2015). *The Core of Care Ethics*, Hampshire, Palgrave Macmillan.
- [15] Engster, Daniel (2004). "Care Ethics and Natural Law Theory: Toward an Institutional Political Theory of Caring", *The Journal of Politics*, Vol.66, No.1. February, PP 113-135.
- [16] Friedman, Marilyn and Bolte, Angela (2007). *Ethics and Feminism*, in: *The Blackwell Guide to Feminist Philosophy*, Edi. By Linda Martin Alcoff and Eva Feder Kittay, Malden, Blackwell Publishing LTd.
- [17] Gadamer, Hans-Georg (2006). *Truth and Method*, Trans. By Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall, London, Continuum.
- [18] Gilligan, Carol (1993). *In a Different Voice: Psychological Theory and Women's Development*, Cambridge, Harvard University Press.
- [19] Gilligan, Carol and Richards, David A.J. (2008). *The Deepening Darkness: Patriarchy, Resistance and Democracy's Future*, Cambridge University Press.
- [20] Gilligan, Carol and Richards, David A.J. (2018). *Darkness Now Visible: Patriarchy's Resurgence and Feminist Resistance*, Cambridge University Press.
- [21] Hamington, Maurice (2002). *A Father's Touch: Caring Embodiment and a Moral Revolution*, in: *Revealing Male Bodies*, Edi. By Nancy Tuana and Others, Bloomington, Indiana University Press.
- [22] Held, Virginia (2006). *The Ethics of Care: Personal, Political and Global*, Oxford, Oxford University Press.
- [23] Held, Virginia (2008). *How Terrorism is Wrong: Morality and Political Violence*, Oxford, Oxford University Press.
- [24] Hyde, Janet Shibley and Else-Quest, Nicole (2013). *Half the Human Experience: The Psychology of Women*, Wadsworth, Cengage Learning, Eighth Edition.
- [25] Ibana, Rainier R.A. (1991). "The Stratification of Emotional Life and the

- Problem of Other Minds According to Max Scheler“, *International Philosophical Quarterly*, No. 4, Issue No. 124, Dec..
- [26] Jaeggi, Rahel (2014). *Alienation*, Trans. By Frederick Neuhouser and Alan E. Smith, New York: Columbia University Press.
- [27] Macintyre, Alasdair (2007). *After Virtue: A Study in Moral Theory*, Notre Dame, University of Notre Dame Press.
- [28] Mackenzie, Catriona and Stoljar, Natalie (2000). *Introduction: Autonomy Refigured*, in: *Relational Autonomy: Feminist Perspectives on Autonomy, Agency and the Social Life*, Edi. By Catriona Mackenzie and Natalie Stoljar, New York, Oxford University Press.
- [29] Meyers, Diana Tietjens (2002). *Gender in the Mirror: Cultural Imagery & Women,s Agency*, Oxford, Oxford University Press.
- [30] Nedelsky, Jennifer (1989). ”Reconceiving Autonomy: Sources, Thoughts and Possibilities“, *Yale Journal of Law and Feminism*, Vol.1, Issue.1, PP 7-36.
- [31] Palmer, Richard E. (1969). *Hermeneutics: Interpretation Theory in Schleiermacher, Dilthey, Heidegger and Gadamer*, Evanston, Northwestern University Press.
- [32] Rawls, John (1999). *The Law of Peoples with the Idea of Public Reason Revisited*, Cambridge, Harvard University Press.
- [33] Robinson, Fiona (2011). *The ethics of care: a feminist approach to human security*, Pennsylvania, Temple University Press.
- [34] Sevenhuijsen, Selma (2004). *Citizenship and the Ethics of Care: Feminist Considerations on Justice, Morality and Politics*, Trans. By Liz Ssavage, Routledge.
- [35] May, Todd (2009). *Death, Stocksfield*, Acumen Publishing Limited.